

**Shi'i Authority in the Middle of the Nation and the Ummah;
National and Transnational Actions of Ayatollah Boroujerdi in the Second Pahlavi Era**

Mohsen Amin¹

Abstract

The Qom Seminary experienced special conditions during the second Pahlavi era. During this period, Ayatollah Boroujerdi, on the one hand, was responsible for preserving and developing the heritage of the newly established seminary, and on the other hand, he saw himself as responsible for the consequences of the non-religious or anti-religious policies of the Pahlavi state and some of its allies and even opponents.

While applying the method of Historical Sociology, we attempt to explain the approach of the Shi'i authority in relation to the policies, actions, and positions of other forces by describing the Ayatollah's speech and behavior in the context of the socio-political developments.

Based on the data, it becomes clear that Boroujerdi's actions, in a situation where the state, leftist intellectuals, and others were trying to remove Shi'i elements from the core of the Iranian national identity structure and replace them with their own elements, were able to adopt a policy of "reminding and negotiating" with the state, firstly, to enhance his position as a representative of the religious institution among other forces. Secondly, through the strategy of Ummatism, he was able to both consolidate the position of Shiites among the Islamic Ummah and strengthen his power domestically through establishing transnational connections. The analysis also shows that Boroujerdi's set of national and transnational actions countered the two grand plans of other forces, namely "Iran without Islam" and "Iranian Islam," and was able to provide the conditions for greater convergence of Iranians around the Islamic pillar of national identity.

¹ PhD in Cultural Sociology, Allameh Tabataba'i University. Email: Mohsen_amin@ymail.com

1. Introduction

Ayatollah Borujerdi emerged as a central figure in Iran's religious and political landscape during the mid-20th century, a time marked by significant upheaval and transformation. His efforts to synthesize religious authority with political activism positioned him as a critical player in the struggle for national sovereignty and identity, particularly in opposition to colonial and authoritarian influences. This paper examines Borujerdi's strategy, his unifying efforts among various factions, and the implications of his leadership for Iranian society and culture. A historical sociological lens will be employed to analyze Borujerdi's approach and its impact on the political landscape of Iran.

2. Material & Methods

This study utilizes a historical sociological approach to analyze Ayatollah Borujerdi's political strategies and their implications. The methodology includes a review of primary and secondary sources, such as historical texts, academic articles, and historical accounts, focusing on Borujerdi's interactions with key political figures, such as Mossadegh and Kashani. The analysis will emphasize the significance of Borujerdi's coalition-building efforts among various ideological groups, examining both the successes and challenges he faced. This approach allows for a nuanced understanding of how Borujerdi navigated complex political dynamics and maintained religious authority in a rapidly changing societal context.

3. Discussion of Results & Conclusions

Ayatollah Borujerdi's political strategies yielded significant political and social outcomes in Iran during a period of intense ideological conflict. His unifying efforts among the National Front, the Muslim People's Combatant Association, and the Fadaian-e Islam group facilitated a cooperative spirit crucial for challenging the Pahlavi regime and foreign imperialism. Analyzing Borujerdi's role reveals several key results:

1. **Preservation of Youth from Leftist Movements:** Borujerdi's influence played a crucial role in steering Iranian youth away from adopting leftist ideologies during a time when communism was gaining popularity. By framing the clergy as guardians of national identity and resisting Western influence, he managed to retain the allegiance of a vital demographic.
2. **Collaboration Among Factions:** His ability to promote collaboration among various political and religious groups created a robust united front. This coalition was significant in times of political crisis, such as the 1953 coup, where religious and nationalist sentiments converged to resist foreign intervention.

3. **Regulation of the Authoritarian Regime:** Borujerdi's strategies effectively curbed some of the oppressive actions of the Pahlavi regime, reaffirming the importance of Islamic culture in the face of modernization efforts that sought to suppress it.
4. **Establishment of a Path Toward National Independence:** The Ummah under Borujerdi's leadership laid the groundwork for movements aimed at achieving greater Iranian independence across various spheres, including cultural, economic, and political dimensions.

Despite his successes, Borujerdi faced considerable challenges, particularly from internal conflicts within the coalition. The radical activities of the Fadaian-e Islam created tensions that threatened the fragile unity he sought. Furthermore, Borujerdi's leadership illustrates Bendix's concepts of historical sociology, highlighting the importance of social alliances in navigating political landscapes. In conclusion, Borujerdi's legacy as a leader who attempted to unify diverse political and religious factions remains a critical chapter in the history of modern Iran, serving as a testament to the enduring interplay between religion and politics.

References

- Amin, Mohsen; Shalchi, Vahid (2021). Shi'ism and Iranian Nationality; Critical Study of the Position of Shi'ism in the Theories of Iranian Scholars. National Studies Journal. Issue 85. Pp 3-28. [in Persian]
- Bendix, J. and Collins, R. (1998). Comparison in the works of Reinhard Bendix. Journal of Sociological Theory. 16: 3. Pp 298-312.
- Algar H. RELIGIOUS FORCES IN TWENTIETH-CENTURY IRAN. In: Avery P, Hambly GRG, Melville C, eds. The Cambridge History of Iran. The Cambridge History of Iran. Cambridge University Press; 1991 :732-764.

**مرجعیت شیعی در میانه ملت و امت؛
کنشگری ملی و فراملی آیت الله بروجردی در دوره پهلوی دوم
محسن امین^۱**

چکیده

حوزه علمیه قم پس از پشت سر گذاشتن دوره تأسیس، در عصر پهلوی دوم، شرایط خاصی را تجربه می کرد. آیت الله بروجردی در این دوران، از سویی مسئولیت حفظ و تکوین میراث حوزه تازه تأسیس قم را برعهده داشت و از سوی دیگر خود را در برابر تحولات ناشی از سیاست های غیردینی یا ضددینی دولت پهلوی و برخی هم پیمانان و حتی مخالفان آن مسئول می دید. در این مقاله و ضمن کاربست روش شناسی جامعه شناسی تاریخی و تکنیک تحلیل مضمونی تلاش می کنیم از طریق تشریح مواضع گفتاری و رفتاری آیت الله در بستر تحولات سیاسی و اجتماعی این دو دهه، رویکرد مرجعیت شیعه را در نسبت با سیاست ها، اقدامات و مواضع سایر نیروهای اجتماعی توضیح دهیم. بر اساس داده های این پژوهش روشن می شود که کنشگری آیت الله بروجردی در جایگاه زعیم جهان تشیع، در شرایطی که دولت و جریان چپ هرکدام به نوعی تلاش خود را برای دور کردن عنصر تشیع و روحانیت شیعی از کانون سازه هویت ملی ایرانیان و جایگزینی عناصر مدنظر خود معطوف ساخته بودند، او توانست با اتخاذ سیاست «تذکر و مذاکره» در نسبت با دولت و دربار، اولاً جایگاه خود به مثابه نماینده نهاد مذهب را در میان دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی جامعه وقت ارتقا بخشد. ثانیاً با استفاده از راهبرد امت گرایی، هم جایگاه شیعیان را در میان امت اسلامی تثبیت کند و هم از طریق برقراری ارتباط فراملی، قدرت خود را در داخل تقویت نماید. تحلیل ها در این مقاله همچنین نشان می دهد که مجموعه اقدامات ملی و فراملی آیت الله بروجردی، دو طرح کلان مدنظر دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی وقت و به ویژه دولت پهلوی، یعنی «ایران بدون اسلام» و «اسلام ایرانی» را با شکست مواجه کرد و توانست موجبات هم گرایی بیشتر ایرانیان حول رکن اسلامی هویت ملی را بیش از پیش فراهم کند.

واژگان کلیدی: آیت الله بروجردی، حوزه علمیه قم، ملت سازی، امت گرایی، پهلوی دوم

^۱. دکترای رشته جامعه شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی. رایانامه: mohsen_amin@ymail.com

۱. درآمد

با شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین^۱ و سقوط رضاشاه، از خودکامگی و تمرکز فوقالعاده قدرت در نهاد شاهی و دربار تا حدودی کاسته شد، اما سیاست‌ها و روندهای کلی چندان تغییری نکردند. در زمینه هویت ملی و ملت‌سازی، تقریباً همان مسیر سیاست‌های رضاشاهی پیگیری شد و البته محصولات آن ساختارهای تأسیس شده همچون آموزش عمومی، سربازی و حمایت از زبان فارسی به منزله زبان رسمی و ملی کشور یکی یکی نمودار گشت.

گروهی از روشنفکران و برخی از سیاستمداران که تا پیش از این، سلطنت پهلوی را حصن حصینی در برابر تحقیرهای سابق می‌دیدند و اساساً با همین حجت، تلخی خودکامگی شخصی چون رضاشاه را از پس آرمان مشروطیت تحمل کرده بودند، حتی بیش از پیش به بن‌مایه‌های نژادی و باستان‌گرایانه ملت ایرانی میل نمودند یا به پناه احزاب ملی‌گرا لولیدند^۲، گروهی از پس این تحقیر تاریخی، عطای ملت و هویت ایرانی را به لقایش بخشیدند، راه عبور از ناسیونالیسم را برگزیده و برخی چون روحانیان شیعه نیز که ملت‌سازی را در دستور کار خود قرار داده بودند، راه وسطی در میانه ناسیونالیسم افراطی و آنچه عبور از ناسیونالیسم خوانده می‌شد، انتخاب نمودند.

حوزه علمیه قم نیز که قریب به دو دهه از عمر آن می‌گذشت، پس از رحلت زعیم مؤسس و سردرگمی محدود، مجدداً به دست زعیمی روحانی افتاد و تحت مدیریت او، هم مسیر آغاز شده توسط شیخ عبدالکریم ادامه یافت و هم دستاوردهای بیشتری برای تشیع، روحانیت و ملت مذهبی در ایران به ارمغان آمد. در این دوره، آیت‌الله بروجردی به بازیگری اصلی در معادلات داخلی کشور بدل شد و علی‌رغم اینکه از مداخله مستقیم یا مخالفت شدید با شاه و دولت پرهیز داشت، از قدرت نفوذ بالایی میان توده‌های ملت و همچنین توانایی نظارت و هدایت قابل توجهی در رابطه با سیاست‌های پهلوی پسر برخوردار بود.

در این دوران، روحانیت رفته‌رفته به بازیگری جدی در عرصه عمومی جامعه ایرانی بدل شد. همچنین حول محور حوزه علمیه قم، وضعیتی که از مشروطه تا استبداد رضاشاه برای نهاد مذهب در ایران پیش آمده بود، تغییر کرد. در همین بازه، جوانان و دانشگاهیان بیش از پیش با زعیم قم احساس نزدیکی کرده و به جهت کنشگری آیت‌الله بروجردی، تمایل بیشتری به روحانیت نشان می‌دادند؛ امری که می‌تواند نشانه‌ای از موفقیت تغییر مسیر روحانیت شیعه در ایران و اماره‌ای از به ثمر نشستن تلاش‌ها برای تأسیس مرکزی مذهبی در جغرافیای ایران باشد. خصوصاً آنکه در این دوران، ایده‌ای نه چندان جدید، اما تا حدی به حاشیه رفته مجدداً به میدان آمده بود و ایران را «مرکز تشیع» و «تنها کشور متعلق به جعفر بن محمد» معرفی می‌کرد^۳.

البته هم‌هنگام با این تحول، دیگر نیروهای اجتماعی نیز از پیشبرد اهداف خود غافل نبودند و نظر به اینکه تشیع همواره جزئی اساسی از هویت ایرانیان را تشکیل می‌داده (امین و شالچی، ۱۴۰۰)، در کشمکش دائمی با نهاد مذهب و نمایندگان روحانی آن قرار داشتند. در چنین وضعیتی، رکن مذهبی هویت ملی ایرانیان مسئله‌مند شده و کنشگری روحانیت در نسبت با ملاحظات هویتی سایر بازیگران اجتماعی اعم از دولتیان، جریان چپ با همه شاخ و برگ‌هایش و همچنین بهائیت که در دوره پهلوی زمینه مناسبی برای توسعه کمی و کیفی یافته بود معنادار می‌شود. با این وجود، عمده تمرکز ما در مقاله حاضر بر نمونه اقدامات ملت‌سازانه و دین‌گريزانه یا دین‌ستیزانه دولت پهلوی و جریان

^۱ اشغال کوتاه‌مدت ایران در بازه ۲۵ آگوست الی ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱. (مصادف با سوم الی بیست و هفتم شهریورماه ۱۳۲۰ شمسی).

^۲ برای نمونه حزب «سومکا»، یک حزب کارگری ایرانی مبتنی بر ایدئولوژی ناسیونال-سوسیالیسم، در همین سال‌ها شکل گرفت و مشخصاً از سوی آلمان نازی حمایت می‌شد.

^۳ بنگرید به: (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۵۵).

چپ معطوف خواهد بود و به فراخور، جریان بهائیت که رقابت ها و بلکه تضادهای ارزشی و راهبردی روشنی با جریان روحانیت شیعه داشته را نیز مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

با این مقدمه، پرسش اصلی ما در مقاله حاضر این است که آیت الله بروجردی در نقش نماینده نهاد مذهب، در مواجهه با سیاست های ملت سازانه دولت پهلوی از یکسو و رویکردهای نیروهای دیگر نظیر جریان چپ که در تضاد با باورهای دینی قرار می گرفت، چه راهبردهای بدیلی اتخاذ کرد؟

۲. پیشینه پژوهش

دوران زعامت آیت الله بروجردی، به چند علت از جمله وضعیت ویژه دین و جامعه ایرانی در پس انقلاب مشروطه و جنگ های جهانی، ظهور نیروهای اجتماعی و سیاسی جدید و رقابت آنها با یکدیگر، بروز و ظهور پیامدهای سیاست های هویتی و ملت سازانه پهلوی نخست، وضعیت جهان اسلام و نقش آفرینی بروجردی به مثابه مرجعیت عامه شیعیان ایران و جهان و مواردی از این قبیل، از آن دست دوره های با اهمیت تحلیلی بالا در تاریخ معاصر ایران به شمار می آید. از این جهت، گوشه های متنوعی از این تجربه در پژوهش های متعددی محل توجه صاحب نظران ایرانی و غیر ایرانی قرار گرفته است. در ادامه و به اختصار، اشاره ای به نمونه هایی از این پژوهش ها خواهیم داشت:

الگار (۱۳۷۱) در «نیروهای مذهبی ایران در سده بیستم» به گوشه هایی از اقدامات و ابتکارات آیت الله پرداخته اما تفاوت کار او با پژوهش حاضر این است که در اینجا، مشخصاً پویایی های ملی و فراملی کنشگری ها را مدنظر قرار داده ایم. همچنین دوانی (۱۳۷۳) در کتاب «زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی» نگاهی عمومی و البته شامل به طیف وسیعی از دیدگاه ها، کنش ها و واکنش های آیت الله بروجردی داشته و با رهیافتی بیشتر توصیفی، شرح اقدامات ایشان می پردازد. رضوی (۱۳۹۷) در مقاله «برهم کنش مرجعیت، حکومت و جامعه در دوران مرجعیت آیت الله بروجردی» بیش از آثار پیش گفته به رهیافت روشی مقاله حاضر نزدیک می شود، اما همچنان از حیث موضوعی با آنچه در اینجا محل توجه قرار گرفته، فاصله دارد. البته در خصوص اندیشه های سایر مراجع معاصر نظیر آیت الله نایینی (امین، ۱۴۰۲) نیز پژوهش های نزدیک به روش و رهیافت مقاله حاضر انجام شده است که در روش، قرابت و در موضوع تمایزهایی با مقاله پیش رو دارند.

مجموعاً و با اشاره به این نمونه ها از میان تعداد پرشمار مقاله، کتاب و پایان نامه های مرتبط با تجربه آیت الله بروجردی در قامت زعیم شیعیان ایران و جهان، چنین به نظر می رسد که پژوهش حاضر از دو حیثیت روشی (کار بست جامعه شناسی تاریخی مجاورتی) و موضوعی (کاوش در کوشش های ملی و فراملی مرجعیت قم)، با پیشینه خود تمایز داشته و افقی جدید در پژوهش های مرتبط می گشاید.

۳. زمینه و زمانه آیت الله بروجردی با تمرکز بر تحولات ملیت

آیت الله بروجردی پس از پذیرش زعامت حوزه قم، عمده توجه خود را به پاسداری از میراث حوزه معطوف گرداند و کوشید با حفظ و توسعه نهاد مذهب، بسیاری از عقبرفت ها و انحرافات جامعه ایران و فراتر از آن شیعیان جهان را جبران نماید. در این مسیر البته کنشگری بروجردی تفاوت هایی با شیخ عبدالکریم داشت، اما نقطه اشتراک آنها در مواجهه با قدرت سیاسی این بود که تا حد امکان، مقابله ای مستقیم با شاه و دولت پهلوی نداشته باشند و صرفاً از طریق احیای حوزه و تثبیت جایگاه اجتماعی خود نزد مقلدان، برنامه فرهنگی و سیاست مذهبی خود را پیش برند. در این راستا، برخی پژوهشگران معتقدند: «تصور عمده علما و روحانیت به استثنای عده ای از فدائیان اسلام، بر این نظریه استوار بود که می شود با شاه به گونه ای کنار آمد که مصالح دین و کشور محفوظ باشد. آیت الله کاشانی و آیت الله بروجردی هر دو بر این

عقیده بودند. آنها برخی ناهمخوانی های رفتار سلطان با اندیشه های دینی را به غرور و جوانی شاه نسبت داده و همواره کوشش می کردند تا دیدگاه های مذهبی را گوشزد کنند» (میرجلیلی، ۱۳۸۳: ۸۱).

در کنار راهبرد سکوت و تعامل، اما اوضاع سیاسی کشور در دوران پهلوی دوم، شرایط خاص و البته متفاوتی داشت. زمانی که رضاشاه به سلطنت رسید، قدرت قاهره ای داشت که مقاومت سیاسی در برابر آن، ممکن بود به قیمت نابودی حوزه علمیه در جامعه ایرانی بیانجامد؛ اما در عصر پهلوی دوم که تقریباً با مرجعیت عامه آیت الله بروجردی هم زمان بود، شاه جوانی بر سر کار آمده بود^۱ که گرچه مانند پدرش نگاهی عمل گرایانه به دین و روحانیت داشت، اما بیش از پیش برای آزادی های فردی ارزش قائل بود و خصوصاً در مواجهه با چپ ها که آن زمان در ایران منتشر شده بودند، به سپر دین و معنویت امید بسته بود^۲. آیت الله بروجردی نیز از این فرصت نهایت استفاده را برد و با اضافه کردن روش تذکر^۳ و مذاکره^۴ به سیاست سکوت، اقتدار حوزه علمیه را به آن بازگرداند، جایگاه مذهب در جامعه پرتلاطم آن روزگار را ترمیم کرد و بدون آنکه به منزله نیروی سیاسی معارض یا مبارز شناخته شود، به مبارزه ای فرهنگی با سیاست های سکولاریستی دولت پهلوی مبادرت ورزید^۵. به واسطه اتخاذ این رهیافت، محمدرضا نیز مجبور شد بیش از پهلوی پدر در مقابل علما و زعمای حوزه قم محافظه کاری کند^۶.

^۱ برای نمونه در ابتدای به قدرت رسیدن پهلوی دوم، «ازهم گسیختگی هایی که در نتیجه جنگ جهانی دوم و مداخله قدرت های رقیب بریتانیا، ایالات متحده و اتحاد شوروی در ایران پدید آمده بود، موجب از سرگیری فعالیت های سیاسی تحت شرایط آزادی نسبی شد. علما سریعاً برای بررسی امکانات تازه قدم به پیش گذاشتند؛ آنها خواستار لغو ممنوعیت برگزاری مراسم محرم و رفع ممنوعیت پوشش اسلامی برای زنان شدند. محمدرضاشاه هم که هنوز جای خود را محکم نکرده بود، تسلیم این تقاضاها شد» (الگار، ۱۳۷۱: ۲۸۹).

^۲ «همین که هیمنه کاذب رضاشاه شکست، تمام اقدامات او نیز به کنار رفت. آیت الله آقا حسین قمی (۱۲۸۲-۱۳۲۵ ش) که در حوادث کشف حجاب و واقعه گوهرشاد تبعید شده بود، تیرماه ۱۳۲۲ پیروزمندانه به کشور برگشت و خواسته های پنج گانه خود [از قبیل توقف قانون منع حجاب، استرداد موقوفات غصب شده، داشتن دروس شرعیه در مدارس جدید و مختلط نبودن، مذاکره با دولت سعودی برای بازسازی بقاع بقیع و اصلاح ارزاق عمومی در کشور] را به دولت قبولاند» (فیرحی، ۱۳۹۶: ۴۳۵).

^۳ برای نمونه ملاحظه متن این تلگراف کوتاه و فوری شایان درنگ است: «مطالبی لازم است تذکر دهم. مستدعی است یک نفر از بستگان خودتان را که از هر جهت مورد اطمینان و لایق این معنی باشد به فوریت به قم اعزام فرمایید که مطالب را بدون تبدیل به عرض برسانم» (منظور الاجداد، ۱۳۷۹: ۴۳۵-۴۳۶). مصادیقی چون عنایت به اوقاف و اجرای وقف نامه ها، حق رأی زنان، ضرورت توقف قطار برای ادای نماز توسط مسافران، توجه ویژه به تعلیمات دینی و شرعی در مدارس و همچنین تأسیس مؤسسه وعظ و تبلیغات اسلامی در کنار الزام دولت به برقراری رابطه با دولت سعودی و... نمونه هایی از این تذکرات هستند که مشخصاً از موضعی بالا-از سوی نهاد مرجعیت و زعامت حوزه قم- به دولت یا دربار ابلاغ شده است. نمونه دیگر آنکه در ملاقات حضوری و در تخاطب مستقیم به شاه می گوید: «قدری به اسلام تشبه داشته باشید» (کرباسچی، ۱۳۸۰: ۱۵۴) یا در ماجرای اراده ارتش به برگزاری جشن چهارشنبه سوری به او نهیب زده و می نویسد: «احترامی که ما برای شما قائلیم، و تعبیر خلد الله ملکه را درباره شما به کار می بریم، در صورتی است که شما شاهی باشید که طبق مذهب شیعه عمل کنید که مخالف آتش پرستی است. اگر بخواهید با این امر موافقت کنید روابط ما با شما قطع خواهد شد و اختلاف ما همان اختلافی است که از اول، اسلام با آتش پرستی داشته است» (بدلا، ۱۳۷۸: ۷۰).

^۴ علاوه بر تذکر، یکی دیگر از ابعاد مواجهه آیت الله بروجردی با سیاست های دولت پهلوی، مذاکره بود. برای مثال در قضیه هشدارهای برخی از علما نسبت به غفلت و تغافل دولت از مسائل دینی و شرعی در مدارس، آیت الله طی نامه ای از یکی از نمایندگان خود می خواهد ضمن فراهم کردن «مدارک متقن»، «با دولت مذاکره شود» (انصاریان خوانساری، ۱۳۹۷: ج ۲: ۴۸۵). بعداً توضیح می دهیم که چطور نمایندگانی از سوی بروجردی نزد شاه می رفتند تا او با به مذاکره بپردازد. فلسفی و خمینی دو مذاکره کننده آیت الله با شاه بودند که هر یک در مسائل مختلفی همچون بهائیت، مصوبات دولت و مجلس، برنامه های درسی و مواردی از این دست مستقیماً با دربار به مذاکره پرداختند.

^۵ برای نمونه، آیت الله در سال ۱۳۳۸ با «تغییر خط فارسی به لاتین» که پیشتر در ترکیه پیاده شده بود به شدت مخالفت کرد و همین مخالفت موجب شد خط و زبان فارسی تا حد زیادی از تغییر مصون بماند و اینگونه بُعد اسلامی و عربی هویت ایرانی حفظ گردد.

^۶ آیت الله بروجردی چندان موافق اصلاحات ارضی نبود (حالا یا به دلیل وجوهای یا به دلیل حقوق مردم و خوانین) و در پاسخ به شاه که گفته بود همه دنیا این اقدامات (اصلاحات ارضی) را انجام داده اند، گفته بود: «دنیا کارهای دیگر هم کردند، آنها سلطنت را هم کنار گذاشتند و جمهوری به وجود آوردند. کار دنیا چه کار دارد به مسائل دینی؟!». همچنین سید

لازم به ذکر است که پس از آیت الله حائری یزدی به سه علت، جایگاه مذهب و حوزه های علمیه به منزله نهاد روحانیت در ایران به شدت تضعیف شده بود. اول اینکه تجربه مبارزاتی علما، روحانیت را در ایران و عراق به نوعی اغما فرو برده بود و ضربه موج سکولارشدن چندان قوت داشت که نهاد مذهب را تا حد زیادی دچار گيجی موقت سازد. دوم آنکه سیاست های دین ستیزانه رضاشاه با موضع خودکامگی عجیب شده بود و این تلقی را در جامعه شکل داده بود که مذهب یکی از عوامل سیه روزی ایرانیان است. سوم نیز آنکه شرایط بیرونی مانند جنگ های جهانی و فقدان یک مرجع مذهبی مقتدر در ایران، زمینه ای فراهم آورده بود که نهاد مذهب در ایران هم از نظر اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی و اجتماعی نحیف و ضعیف شود. در کنار این شرایط از جمله امواج سهمیگن و جریان های مختلف فکری و سیاسی که در تاریخ زعامت آیت الله بروجردی بر جامعه سایه افکنده بود می توان به قدرت یابی انواع گروه های چپ نظیر حزب توده، جریان اسلام سیاسی مانند کاشانی و نواب، ناسیونالیست ها و پان ایرانیست ها و همچنین جریان بهائیت اشاره کرده که مرحوم بروجردی در مواجهه با هر یک، سیاستی برگزید و به نحوی کوشید تا شرایط را به نفع اهداف خویش اداره کند و نهاد مذهب را از موضع ضعف (رضوی، ۱۳۹۳: ۹۷) به وضعیت اقتدار برساند. جعفریان (۱۳۹۱) با اشاره به نقش فزاینده حزب توده و بهائیت در جامعه ایرانی، دو خطر عمده ای که مذهب را در آن بازه درگیر خود ساخته بود، چنین توصیف کرده است:

«از لحاظ دینی برای دین در این مقطع [از دهه بیست شمسی به بعد] دو خطر عمده وجود داشت: نخست حزب توده که مرام «مارکسیسم» را میان جوانان نشر می داد و متدینین، ملی ها و رژیم پهلوی همه با آن درگیر بودند. دوم خطر «بهائیت» بود که تنها و تنها متدینین روی آن حساسیت داشتند و پس از شهریور بیست متوجه نفوذ آن در دستگاه اداری پهلوی شده، به مبارزه با آن پرداختند. طبعاً در نگاه متدینین خطر بهائیان نه تنها کمتر از حزب توده نبود، بلکه پس از سرکوبی حزب توده در سال های ۳۲-۳۶ خطر بهائیت جدی تر هم شده بود» (جعفریان، ۱۳۹۱: ۴۵۲) همچنین بنگرید به: (جعفریان، ۱۳۸۱: ۹۱-۹۲).

۴. حرکت به سمت قم؛ آغازی بر زعامت عامه

ورود بروجردی به قم و حمایت مدرسان تراز اول حوزه قم از ایشان، باعث شد اولاً جایگاه سنی و سنتی زعامت قم که پس از رحلت شیخ مؤسس به مشکل خورده بود، باز احیا شده و ثانیاً توازنی که برای سرازیر شدن وجوهات مقلدان میان قم و نجف لازم بود، حاصل گردد. سیدصدرالدین صدر نیز در این مسیر تلاش کرد با کمک به تثبیت آیت الله بروجردی در مقام زعامت حوزه علمیه، نقش خود را در انتقال این جایگاه ایفا نماید.^۱ از این رو، برخی از فضایی حوزوی، حضور آیت الله بروجردی در این شهر را «علت مبقیه» حوزه دانسته اند که با وجود سیاست های ضد مذهبی دولت پهلوی، امید چندانانی به استمرار و بقای آن وجود نداشت.^۲

بروجردی چنان هیبتی در ایران داشت که شاه نتوانست اصول موسوم به لویج شش گانه (آنچه بعدها به نوزده اصل افزایش یافت و به انقلاب سفید شاه و ملت شناخته شد) را در زمان حیات ایشان ابلاغ نماید (منتظری، ۱۳۹۸: ۱۵۷-۱۵۸).

^۱ بنگرید به: (کمالیان، ۱۳۹۶: ۵۹۷-۷۷۰).

^۲ خوانساری (۱۳۷۰) وضعیت آن روز حوزه و نقش آیت الله بروجردی در حفظ و حراست آن را اینگونه توصیف می کند: «راجع به حوزه علمیه قم باید بگوییم علت مبقیه حوزه علمیه قم بودند، زیرا پس از فوت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی در تمام حوزه بیش از چند صد طلبه به چشم نمی خورد. آن هم شمشیر میرغضب رضاخان بالای سرشان. رضاخان نفس ها را بریده بود، ایشان به حوزه علمیه قم رونق علمی بخشید، حوزه را احیا کرد و به طالب علم آبرو داد» (خوانساری، ۱۳۷۰).

اما اقدامات بروجردی، به تعبیری در تناظر با فعالیت های دو رقیب اصلی حوزه قم در فرایند ملت سازی قرار می گرفت. در ادامه به نوع مواجهه آیت الله با دو دسته از این رقبا که عبارت بودند از جریان چپ و دولت پهلوی اشاره خواهیم نمود و از پس نحوه تعامل زعیم حوزه با هر یک از این نیروها، دلالت هایی در باب تکوین ملتی شیعی در ایران عصر پهلوی توسط روحانیت شیعه و حول محور حوزه علمیه قم استخراج می کنیم که در مسیر مدعیات کلی ما در این مقاله قرار خواهند گرفت.

الف) جریان چپ

در عصر پهلوی پسر، اجمالاً سه دسته روشنفکری در کشور قابل شناسایی است. دسته نخست، حزب توده و چپ هایی هستند که ریشه در دوره های قبلی داشته و به طور خاص از جنبه مالی، فکری و سیاسی از سوی شوروی حمایت می شوند. دسته دوم، ملی گرایانی بودند که عمدتاً گرایش پسااستعماری داشته و از این حیث در ظاهر با دولت و دربار قربات هایی دارند، اما به واسطه برخی اختلاف نظرها، گاهی مواضعی ضد دولت پهلوی اتخاذ کرده و بعضاً به مقابله با آن دست می زنند. از میان این گروه از نخبگان، عده ای گرایش های باستان گرایانه داشته و در احزاب پان ایرانیست و مانند آن قرار می گیرند و دسته ای، ملی-مذهبی بوده یا سوبه های نژادی و باستانی کمرنگی دارند. دسته سوم نخبگان روشنفکر نیز عموماً وجهی ضد غربی داشته و به تبعیت از جریان های جهانی، از بازگشت به خویشتن، سنت گرایی و... سخن می گویند.

برای ذکر نمونه ای از میان دسته های فوق، روشنفکرانی که وارد عرصه سیاست شده و با گرایش های ملی یا ملی-مذهبی در پس کسب سهم خود از قدرت و اجرای آرمان های خود شدند می توان به جریان «جبهه ملی» اشاره کرد که در بازه هایی روابط حسنه ای نیز با روحانیت داشتند. از آنجا که نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری مصدق و کاشانی از آن جریان های اثرگذار بر تاریخ و جامعه و تبعاً ملت و ملت سازی در ایران معاصر بوده، در ادامه به این رخداد تاریخی پرداخته و می کوشیم ضمن تشریح مواضع آیت الله بروجردی در رابطه با فراز و فرودهای این نهضت، شیوه مواجهه ایشان را با این رقیب روشنفکر در امر ملت سازی روشن سازیم.

نمونه جبهه ملی و نهضت ملی شدن صنعت نفت

در اینکه نهضت ملی شدن صنعت نفت در تاریخ ایران نقش شگرفی داشته، شکی نیست. همچنین طبیعی است که روحانیت از گروه ها و جهات مختلف نسبت به آن واکنش داشته باشند. اما با گذر از جزئیات می توان چنین ادعا کرد که «قدر متیقن این است که تا مقطعی از جنبش، آیت الله کاشانی و عده ای از علمای حوزه علمیه از نهضت ملی شدن صنعت نفت حمایت کردند، اما در مورد واکنش و نقش آیت الله بروجردی نظرات گوناگون ابراز شده است» (میرجلیلی، ۱۳۸۳: ۸۶). برای مثال سید محمدباقر طباطبایی سلطانی می گوید: «آیت الله از حضور روحانیت در مشروطه خاطره خوبی نداشت و قضیه ملی شدن صنعت نفت هم برای ایشان چندان روشن نبود و مطمئن به نتایج آن نشده بود. از این جهت، نسبت به آن فعالیتی نکرد و در این باره گفت:

«من در قضایایی که وارد نباشم و آغاز و پایان آن را ندانم و نتوانم پیش بینی کنم وارد نمی شوم. این قضیه ملی شدن صنعت نفت را نمی دانم چیست، چه خواهد شد؟ و آینده در دست چه کسی خواهد بود؟ البته روحانیت به هیچ وجه نباید با این حرکت مخالفت کند که اگر با این حرکت

مردمی مخالفت کند و این حرکت ناکام بماند، در تاریخ ایران ضبط می شود که روحانیت سبب این کار شده، لذا به آقای بهبهانی و علمای تهران نوشتم که مخالفت نکنند^۱.

علی دوانی در همین رابطه می گوید: «قم و دربار به توافقی رسیدند که قم در مورد شکست نهضت ملی، عضویت قریب الوقوع ایران در پیمان بغداد و تداوم حضور شرکت های نفتی در کشور سکوت اختیار کند، در عوض دربار نیز امنیت عمومی را فراهم آورد و اماکن مقدس را تحت حمایت قرار دهد و با کمک های مادی و معنوی از اهداف مذهبی از قبیل رعایت عفت عمومی و مبارزه ضدبہائی و احترام به مجتہدین بزرگ و غیره پشتیبانی کند» (دوانی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۴۳۹). همچنین ملی گرایی رهبران این مخالفت ها، نه تنها مورد تأیید کامل نهاد مذهب نبود، حتی شاه نیز با آن به مخالفت برخاسته و تعبیر «ملی گرایی منفی» را در خصوص آن به کار برده بود (سایکل، ۱۳۷۱: ۱۵۹). با این همه، روشن است که موضع آیت الله اگرچه حمایت قطعی و علنی از نهضت نبوده، مخالفتی هم نداشت و در نقل قولی که ابتدا آمد، اساساً مخالفت با چنین حرکت مردمی را به صلاح نمی دانست. خصوصاً آنکه عموم جریان های دینی در کشور و سایر علما و خطبا با مشی بیگانه ستیزانه مصدق همراهی داشتند و در این زمینه حمایت هایی از وی به عمل آوردند^۲.

علاوه بر جریان ملی، مشابه چنین موضعی در مواجهه با فعالیت های انقلابی فدائیان نیز اتخاذ شد که به روشنی گویای این بود که آیت الله بروجردی، اولاً هدف و اولویت دیگری دارد و به همین سبب، چندان به تقابل سیاسی با دولت مستقر بها نداده و اجازه نمی دهد برنامه کلان تر خود به واسطه این مداخلات جزئی و موقتی دچار خدشه شود یا به کلی از سوی دربار مورد مخالفت قرار گیرد. ثانیاً احتیاط زیادی در تشخیص مسئله داشت و از ورود دفعی به امور سیاسی استنکاف می کرد. با این همه، همواره می کوشید بدون اعلام موضعی قطعی یا تماماً سلبی و ایجابی، هم فاصله خود با قدرت را حفظ کند و مردمی بماند و هم در دام و تله های سیاسی اسیر نشود.

ب) دولت؛ مواجهه با دو مانع مارکسیسم و اسلامیسیم

سیاست های حامی پرورانه محمدرضا شاه (بشیریه، ۱۳۹۳: ۸۱)، نوعی یارگیری در شرایطی بود که ایدئولوژی های سرکوب شده عصر پهلوی پدر هر روز سر از خاکستر سکوت بر می داشتند و ذیل عناوین مختلف اعلام موجودیت می کردند. نمونه برجسته این کوشش ها، رواج بیشتر موج چپ گرایی (کمونیستی و اسلامی) است که از زمینه های اولیه خود به ایران آمدند و طرفدارانی برای خود دستوپا کردند. همچنین در بدنه دولت و دربار نیز کوشش های مشترک میان سازمان ها و افراد تأثیرگذار عهد پهلوی برای بر ساخت سنتز دینی و معنوی برای مقاومت در برابر دو جریان (چپ کمونیستی و اسلام گرایی) یکی از نمودهای اساسی تلاش برای ملی سازی دین و مذهب در ایران است که در ایده «اسلام ایرانی» کسانی چون هانری کرین و... مشهود است^۳.

^۱ مصاحبه با ایشان (پسر عمه و مشاور آیت الله بروجردی):

<https://psri.ir/print.php?id=72n9bci8du>

بازیابی شده در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۴۰۴

^۲ برای نمونه، «جامعه علمیه تهران» در سال ۱۳۳۱ طی اطلاعیه ای، «پشتیبانی کامل از تجدید زمامداری جناب آقای دکتر مصدق را برای به پایان رساندن این جهاد عظیم و اصلاح مفاسد به مقامات مختلفه، خاصه نمایندگان مجلسین» اعلام کرده است. علاوه بر این، رجالی چون آیت الله ملاحی همدانی، شیخ حسینعلی راشد، سید محمد تقی خوانساری، آیت الله چهارسوقی، آیت الله خراسانی، آیت الله سید محمد علی انگنجی، آیت الله سید محمدالدین مصباحی، آیت الله محمدرضا کلباسی و شماری دیگر از علما و چهره های دینی سراسر کشور به فراخور حمایت خود را از مصدق، نهضت ملی و دولت وی اعلام داشته اند» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ضمیمه).

^۳ در این زمینه بنگرید به: (کرین، ۱۳۹۸).

در مقابل اقدامات دولت و رقبای چپ‌گرای آن، انجمن‌های مذهبی نیز در آن روزگار نقش پررنگی در تربیت دینی جامعه و پیشبرد برنامه‌های ملت‌سازانه روحانیت شیعه ایفا می‌کردند. در این رابطه، گزارشی که «مجله آیین اسلام» منتشر کرده، شایان توجه است:

«واقعاً خدا به گردانندگان جامعه تعلیمات اسلامی توفیق بدهد، اگر در این چند سال اخیر جامعه تعلیمات اسلامی نبود؛ اگر دبستان‌ها و دبیرستان‌هایی تحت مراقبت جامعه نامبرده نبود؛ امروز از دانش‌آموزان نوآموز ما احدی پیدا نمی‌شد که قرآن را درست بخواند؛ ولی در اثر سعی و کوشش عده‌ای از مردم خداپرست و اهتمام هیئت‌مدیره جامعه مزبور، فرزندان رشیدی تربیت شده‌اند که اصول دین و مذهب و فروع آنها را با دلایل یاد گرفته و در قرائت قرآن مهارتی به دست آورده‌اند که از هر جهت مایه خرسندی و امیدواری است» (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۲۴-۱۲۳). در همین راستا، منظور الاجداد (۱۳۷۹) با ذکر نمونه‌ای از مکاتبات آیت‌الله قمی که مغضوب پهلوی پدر بوده و به عتبات تبعید شده بود، اما در عهد پسر با عزت و احترام به کشور بازگشته را شاهدهی بر این تغییر راهبرد می‌داند که از اوایل دهه بیستم شمسی پیگیری می‌شد.^۱

از دیگر نقاط عطف تاریخی در دوره زعامت آیت‌الله بروجردی، احیای سوبه‌های نژادی و باستانی هویت ایرانی است که مشخصاً اسلام را دینی عربی و منافی شکوه و جلال ایران و ایرانی می‌دانست. از علل این عطف عنان و باستان‌گرایی شاه نیز می‌توان به فقدان مشروعیت وی اشاره کرد که به دلیل رقم خوردن کودتا و هم‌پیمانی روشن وی با امریکایی‌ها، می‌رفت تا پهلوی پسر را به شاهی فاقد مشروعیت و محبوبیت بدل سازد. در چنین شرایطی، برخی روشنفکران با دولت و شخص شاه همراه شدند تا با تولید ادبیات در زمینه تاریخ ایران باستان، ایدئولوژی درخوری برای دولت پهلوی فراهم آورده و وجود شاه را ذیل آن برای بخش‌هایی از جامعه ایرانی معنادار سازند. چنانکه تا حدودی پیداست، این تلاش‌ها به هیچ‌وجه از دلالت‌های اسلام-عرب‌ستیزانه خالی نبود و به واسطه آنکه حوزه قم و روحانیت علم‌دار دین و مذهب در ایران به شمار می‌رفتند، تعریضی مستقیم به ایشان نیز محسوب می‌گشت. نگارش کتاب‌هایی همچون «دو قرن سکوت»^۲ و تأسیس «حزب پان‌ایرانیست» در یکسال، شاهدهی بر این مدعا و نمونه‌ای از این دست تلاش‌های شاه پهلوی و روشنفکران حامی او و اندیشه‌های باستان‌گرایانه است.

در مقابل، با هدایت زعیم حوزه، «دروس دینی» که در عهد پهلوی پدر از مدارس برچیده شده بود، بار دیگر به برنامه درسی مدارس اضافه شد (جعفریان، ۱۳۹۱: ۱۸۰-۱۸۲) که خود گام مهمی در جهت ملت‌سازی مبتنی بر مذهب در کشور بود. افزون بر این، آیت‌الله بروجردی در پاسخ به این سیاست‌های کلان پان‌ایرانیستی نیز که می‌رفت تا ملیت ایرانی را از مذهب به سوی ایران، نژاد آریایی و تاریخ باستان منحرف

^۱ در ادامه پاسخ نخست‌وزیر وقت (سهیلی) به درخواست‌های آیت‌الله قمی را از نظر می‌گذرانیم که به وضوح حاکی از بهبود وضعیت روحانیت در عصر پهلوی دوم داشته و نشان می‌دهد که آن وضعیت سابق تا چه حد دگرگون شده است:

«تلگراف در هیئت وزیران مطرح و تصویب دولت به شرح زیر اشعار می‌شود: ۱. آنچه راجع به حجاب زن تذکر فرموده‌اند، دولت عملاً این نظریه را تأمین نموده است و دستور داده شده که متعرض نشوند. ۲. در موضوع ارجاع موقوفات، خاصه اوقاف مدارس دینی به مصارف مقرر آن، از چند ماه قبل دولت تصمیم گرفته است که بر طبق قانون اوقاف و مفاد وقف‌نامه‌ها عمل نماید و ترتیب این کار هم داده شد. و این تصمیم دولت نیز تعقیب خواهد شد. ۳. در باب تدریس شرعیات و عمل به آداب دینی، برنامه‌های آموزشی با نظر یک نفر مجتهد جامع‌الشرایط، چنانکه در قانون شورای عالی فرهنگ قید شده منظور خواهد شد و راجع به مدارس که تحت عنوان مختلط دارند، در اول ازمنه امکان، پسران از دختران تفکیک خواهند شد. ۴. در باب تعمیر بقاع مطهره بقیع به وزارت امور خارجه دستور مؤکد داده شده که اقدامات سابق خودشان را تعقیب و نتیجه بعداً به اطلاع خاطر شریف خواهد رسید. ۵. در باب اصلاح ارزاق عمومی در کشور، دولت مشغول اقدام است که از هر حیث آسایش عامه تأمین شود» (منظور الاجداد، ۱۳۷۹: ۲۷۲).

^۲ این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۳۰ شمسی و به قلم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب عرضه شد.

کند و ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان گرا را به کانون سازه ملیت ایرانیان بیاورد، بحث امت گرایی را پیش کشید و کوشید با رسمیت دادن به مذهب تشیع در میان سایر مذاهب اسلامی، اولاً از این انگاره که «تشیع واکنشی ایرانی به اسلام عربی بوده»، شبهه زدایی کند و هویت اسلامی شیعیان را مورد تأکید قرار دهد و ثانیاً با ایجاد مسیری جدید و عام گرا در جهان اسلام (تقریب)، در برابر سیاست های خاص گرا و استثنا گرایانه شاه پهلوی که می کوشید مبتنی بر پاره ای مواد تاریخی بر ساخته مستشرقان، ایرانیان را تافته جدا بافته امت اسلامی نشان دهد، بایستد و مقاومت کند.

در ادامه به این بحث خواهیم پرداخت که در گام نخست، چرا آیت الله در آن بازه تاریخی، مسیر تقریب و امت را برگزید و در مرتبه بعد، این امت گرایی را به چه نحو به سامان رسانید؟

چرخش آیت الله بروجردی به سمت امت

دولت در عصر پهلوی دوم، هویت ایرانیان و علی الخصوص نسل جوان تر آن که تربیت شده سیاست های نوگرایانه، ناسیونالیستی و البته دین زدایانه پهلوی نخست بودند، سخت متأثر شده و کار به جایی رسیده بود که مبارزه یا نفی دولت پهلوی، حتی از سوی اقشاری از مردم نیز مورد حمایت قرار نمی گرفت. در این اثنا، آیت الله بروجردی در قامت قدرتمندترین نیروی مذهبی داخل ایران، با وضعیت پیچیده ای مواجه بود؛ از یکسو حسب تجربیات تاریخ روحانیت و خصوصاً سرنوشت مشروطیت، چندان به مبارزه مستقیم سیاسی اعتقاد نداشت و حتی زمینه آن را در میان طبقات مردم مهیا نمی دید و از سوی دیگر، نمی توانست سیطره دولت پهلوی بر همه مقدرات فرهنگی و مذهبی ایرانیان را تحمل کرده و ضعف نهاد مذهب و کاهش نفوذ آن میان ایرانیان را در مقایسه با رشد فزاینده ناسیونالیسم مورد حمایت دولت بپذیرد. در چنین موقعیتی، شاهد آن هستیم که جهت توجه آیت الله بروجردی به کلی از دولت به سوی امت برمی گردد و این چرخش برای ما به مثابه کنشی معنادار می شود که مشخصاً به نبرد با ناسیونالیسم ضد مذهبی مستظهر به حمایت دولت برخاسته است.

در ادامه تلاش می کنیم به تفصیل، علل و عواملی که بروجردی را به سمت اتخاذ چنین تصمیمی سوق دارد بیان کنیم. این موارد که به طور ویژه با نظر به تاریخ تحولات ملت سازی در ایران آن زمان، تحلیل شده از قرار زیرند:

اولاً نتایج سیاست های فرهنگی، هویتی و اقدامات ناسیونالیستی پهلوی نخست تا حد زیادی در اواخر عمر سیاسی رضاشاه هویدا شده و معلوم گشت که خصوصاً در امر تربیت دین ستیزانه نسل های جوان تر و دین زدایی از جامعه چه گام های عملیاتی عیان و نهانی انجام پذیرفته است.

ثانیاً پیش کشیدن ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان گرا برای شکل دهی به هویت ایرانیان و تهی سازی هویت ملی از عناصر مذهبی توسط دولت پهلوی موجب شده بود که هرگونه اقدام در کشور لاجرم در چارچوب مفاهیم ناسیونالیستی صورت بندی شود. در چنین شرایطی که سخن گفتن از مفاهیم ملی و داخلی مانند خدمات اجتماعی درون مرزی، لاجرم معنای حمایت از سیاست های دولت پهلوی و هم نوایی با سکولاریسم داشت، آیت الله بروجردی تصمیم به گشودن دروازه جدیدی گرفتند.

ثالثاً آیت الله که به مرجع بلا منازع جهان تشیع تبدیل شده بود، افزون بر دغدغه شیعیان ایران، نسبت به طیف وسیعی از شیعیان اقصی نقاط جهان مسئولیت داشت و بدین سبب منطقی می نمود که با نگاهی فراملی به مسائل نظر کند. همین موقعیت بروجردی (زعامت متمرکز و جهانی) موجب شد تا مسئله پرسابقه طرد شیعیان از جهان اسلام که به نحوی طبیعی پنداشته می شد، اولویت پیدا کند.

۵. کیفیت امت‌گرایی آیت‌الله بروجردی

آقا سیدحسین در ساحت فراملی، علاوه بر کوشش‌های تبلیغی، دارالتقريب اسلامی^۱ را توسعه داد. در خصوص پروژه امت‌گرایی، او که در جوانی از محضر شیخ فتح الله نمازی بهره برده و بدین واسطه با فقه مقارن آشنا شده بود، برای جلوگیری از فرقه‌گرایی در ایران و جهان اسلام مسیر جدیدی را در تاریخ معاصر ایران باز کرد. از دیگر اساتید مؤثر بر بینش و روش تقریبی آیت‌الله می‌توان به کسانی چون سید محمد باقر درچه‌ای و شیخ الشریعه اصفهانی اشاره کرد که هریک با نگاهی کلان‌نگر در پی کنار زدن اختلافات و توجه به مسائل اصلی جهان اسلام بودند. با این ملاحظه روشن می‌شود که آیت‌الله بروجردی حتی پیش از تصدی زعامت حوزه؛ اولاً نسبت به مباحث اختلاف‌برانگیز (شیعه و سنی) حساسیت داشته و موضعی تقریبی اتخاذ می‌کرده و ثانیاً با اطلاع از وضعیت جهان اسلام، برای خروج شیعیان از وضعیت درحاشیه‌بودگی دغدغه ویژه داشته‌اند. توجهی که پس از دوره زعامت بسیار پررنگ‌تر شد.^۲

از سوی دیگر، پهلوی دوم به تبعیت از پدرش، به‌هیچ‌وجه اجازه نمی‌داد پایگاه اجتماعی حامیان یکی از شخصیت‌ها بیش از حد مشخصی افزایش یابد؛ چراکه چنین امری را مستقیماً موجب تضعیف شأن خود می‌دید. با این ملاحظه، آیت‌الله بروجردی که رفته‌رفته در جایگاه زعیم شیعیان جهان در حوزه قم تثبیت شده بود، یکی از نامزدهای مقابله با رژیم به حساب می‌آمد و علی‌رغم دأب غیرسیاسی، فی‌نفسه شخصیتی حساسیت‌برانگیز محسوب می‌شد. در چنین وضعیتی که از سویی اقبال عمومی به آیت‌الله در میان توده شیعیان ایرانی و غیرایرانی افزایش می‌یافت و از سوی دیگر، مطالبات از ایشان به‌منزله یک مرجع اجتماعی، ملی و حتی فراملی در حال تزايد بود؛ به نظر می‌رسد راهبرد خاصی توسط ایشان در راستای ایجاد توازن قوا اتخاذ شد. به بیان دیگر وقتی ملاحظه شد که سیاست‌های دولت پهلوی اساساً با اسلام و علی‌الخصوص قالب فقهاتی و حوزوی آن میانه خوبی ندارد و هیچ فرصتی نیز در اختیار آیت‌الله به‌عنوان یکی از پرطرفدارترین مراجع اجتماعی زمانه قرار نمی‌دهد؛ تنها راه «مهار دولت»، برقراری ارتباط فراملی است.

عنایت به این مهم نیز ضروری است که بروجردی در شرایطی گزینه امت‌گرایی را پیش می‌کشد که علاوه بر ایجاد توازن با قدرت مرکزی (ناسیونالیسم باستان‌گرای متجدد) راه تصاحب آن را از سوی سایر قدرت‌های سیاسی آن روزگار، مانند چپ‌ها (اعم از سوسیالیست‌ها، توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها) نیز سد کند. به عبارت دیگر، گرایش به «امت اسلامی»، در عین اینکه به‌نوعی طرح پادگفتمانی در برابر گفتمان

^۱ «دارالتقريب در سال ۱۳۲۷ شمسی از سوی جمعی از بزرگترین علمای اهل سنت و مذاهب مختلف و علمای شیعه و با کوشش فراوان مرحوم علامه شیخ محمد تقی قمی که سال‌ها در لبنان و مصر اقامت داشت و با دبیرکلی وی شکل گرفت. [...] اعضای آن از اساتید الاظهر مانند شیخ عبدالمجید سلیم، شیخ محمد شلتوت، شیخ ابو زهره، حسن البنا و دیگران و یکی از علمای زبیدیه یمن و از علمای شیعه، مرحوم شیخ محمدحسین کاشف الغطا در نجف، مرحوم سید شرف‌الدین و مرحوم شیخ جواد مغنیه در لبنان بودند» (منتظری، ۱۳۹۸: ۱۴۹-۱۴۸).

^۲ مطهری (۱۳۸۰) این علاقه وافر استاد خویش به وحدت اسلامی را اینگونه توصیف کرده است: «یکی از مزایای معظم‌له توجه و علاقه فراوانی بود که به مسئله وحدت اسلامی و حسن تفاهم و تقرب بین مذاهب اسلامی داشت. این مرد چون به تاریخ اسلام و مذاهب اسلامی آشنا بود، می‌دانست که سیاست حکام گذشته در تفرقه و دامن زدن آتش اختلاف چه اندازه تأثیر داشته است و هم توجه داشت که در عصر حاضر نیز سیاست‌های استعماری از این تفرقه حداکثر استفاده را می‌کنند و بلکه آن را دامن می‌زنند و هم توجه داشت که بعد و دوری شیعه از سایر فرق سبب شده که آنها شیعه را نشاناسند و درباره آنها تصوراتی دور از حقیقت بنمایند. به این جهات بسیار علاقه‌مند بود که حسن تفاهمی بین شیعه و سنی برقرار شود که از طرفی وحدت اسلامی که منظور بزرگ این دین مقدس است تأمین گردد و از طرف دیگر، شیعه و فقه شیعی و معارف شیعه آن‌طور که هست به جامعه تسنن که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند معرفی شود. [با این ملاحظات،] معظم‌له را نباید گفت نسبت به آن مسئله علاقه‌مند بود، بلکه باید گفت عاشق و دل‌باخته این موضوع بود و مرغ دلش برای این موضوع پر می‌زد» (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۶۰-۲۶۱).

دولتی ناسیونالیسم در داخل بود، به واسطه اسلامی بودنش، معارضان چپ حکومت را نیز از اینکه سوار بر موج آن شوند یا از آن سوء استفاده نمایند، خلع سلاح کرده بود. این انتخاب همچنین، ضلع سومی نیز داشت که با عبرت گرفتن از تاریخ مشروطه و امکان قیام جماعت‌های پیرامونی مانند اقوام و عشایر در صورت تضعیف دولت، با طرح گفتمانی اسلامی، امکان واگرایی‌های محتمل ایشان را نیز تا حد زیادی کاهش داده بود.

۶. روش پژوهش

در ادامه، اصلی‌ترین مواجهات آیت الله بروجردی با موضوع ملیت (کلامی، نوشتاری و رفتاری) با روش تحلیل محتوای مضمونی دسته‌بندی و تحلیل می‌شود. در این روش، پس از مراجعه به متن سخنان، نقل قول‌ها، نامه‌ها و برخی مواضع، در گام نخست، گزاره‌های مرتبط با موضوع ملیت استخراج و کدهای مضمونی اولیه از آنها تدوین می‌شود. در مسیری که از اصالت^۱ به سمت انتزاع^۲ در حرکت است، از ترکیب مضامین، مقوله‌ها برساخته شده و در آخر، مجموعه مقوله‌های اساسی و قانونی در نسبت با یکدیگر و موضوع پژوهش در شبکه مضامین نمودار می‌شوند. با این ملاحظه، در ادامه و با هدف اجتناب از ذکر جداول متعدد، آنچه از نظر می‌گذرد گام‌های آخر فرآیند تحلیل مضامین بیانات و مواضع ایشان خواهد بود.

همچنین ضمن اتخاذ رهیافت «جامعه‌شناسی تاریخی مجاورتی»^۳ مورد نظر رینهارد بندیکس (بندیکس، ۱۹۹۸)، مجموعه این مقوله‌ها و مضامین در نسبت با تلاش‌های سایر نیروی‌های اجتماعی وقت تحلیل شده و مآلاً روایتی جامعه‌شناختی از تاریخ معاصر را سامان می‌دهد که مستبطن نقش آیت الله بروجردی در فعل و انفعالات مرتبط با ملیت و فراملیت در بازه مزبور است. تلاشی که بازخوانی صحنه تحولات سیاسی و اجتماعی آن دوران را از دریچه تمرکز بر اقدامات یکی از بازیگران و البته با عنایت به پویایی‌های کلی جامعه ایرانی در گرایش به دین، سیاست مواجهه با دولت و درباره و همچنین جریان‌های چپ، اسلام‌گرا و سنت‌گرا ممکن می‌سازد.

۷. تحلیل داده‌ها؛ کاربرست تحلیل مضمونی

پس از استخراج گزاره‌ها و کدگذاری، مضامین اولیه از بیانات آیت الله بروجردی معطوف به مسائل و مفاهیم ملی به دست آمد. در گام بعدی، طبق تکنیک مختار تحلیل مضمون، مقولاتی از میان مضامین اولیه می‌سازیم که به نوعی انتزاعی‌تر، مواضع و مواجهات آیت الله را در باب امور ملی توضیح دهند.^۴

با عنایت به مقولات به دست آمده، معلوم می‌شود که بخش عمده‌ای از اهتمامات یا مواجهات بازتاب یافته در متون بررسی شده در باب مفاهیم و پدیده‌های ملی در پنج محور کلی جای می‌گیرد. در ادامه به توضیح و تفسیر در باب این پنج محور پرداخته می‌شود:

عنایت به مسائل اساسی امت اسلامی

توجه به مسائل جهان اسلام از سوی مرجعیت قم، می‌توانست ضمن اینکه از تزايد بسیاری بحران‌های سیاسی و اجتماعی که عموماً توسط استعمار در منطقه ایجاد شده بود جلوگیری نماید، در تصحیح و تحسین موقعیت شیعیان در مقیاس امت نیز مؤثر و مفید فایده باشد.

^۱ Originality

^۲ Abstraction

^۳ Juxtapositional

^۴ جداول تحلیل مضمونی در پیوست مقاله.

همچنین لازم به اشاره است که عنایت مرحوم بروجردی به مسائل امت اسلام، در دو محور کلی قرار داشته است. اولین محور، مسئله فلسطین، اشغال یهود و البته همکاری های بریتانیا با آنان بوده که منجر به صدور بیانیه و درخواست از شاه، به عنوان شاه مملکت شیعه می شود و دومین محور نیز به مسائل و معضلات درونی امت و بی خبری و ناآگاهی امت مسلمان، اعم از شیعه و سنی، اختصاص دارد. به بیانی دیگر، دو مسئله کانونی امت اسلام در نظر آیت الله بروجردی عبارت بودند از یکم، «دشمنان خارجی و استعمار» که مشخصاً ذیل «مسئله فلسطین» بروز و ظهور یافته بود و دوم، «پرهیز از تفرقه و لزوم اتحاد مسلمانان» که با سطح پایین آگاهی های عمومی و خواب غفلت مردم و حاکمان مسلمان نشان دار گشته بود.

همبستگی و وابستگی ایرانیت با اسلامیت و تشیع

در میان داده های بررسی شده، شاهد این هستیم که آیت الله به نوعی همبستگی و وابستگی میان اسلامیت و ایرانیت و همچنین تشیع و ایران قائل است. در این خصوص، مرحوم بروجردی سرنوشت ایران را با سرنوشت اسلام گره زده و متذکر می شود که مملکت ایران، سلطنت ایران و همه ایرانیان از آن جهت که مسلمانند و سبقه مسلمانی دارند، مورد تأیید بوده و توانسته اند استقلال و امنیت نسبی را به دست آورند. به بیان دیگر آیت الله چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات سعی دارد اسلام و تشیع را به منزله ستون این جامعه نشان دار نموده و در سه گانه مردم، دولت و دین از عنوان اخیر به مثابه قوه انسجام بخش دو قوه دیگر یاد کند. توضیح بیشتر در این رابطه آنکه آیت الله بروجردی اساساً مواضع خود با شاه ایران را به نحوی تنظیم می کند که یادآور همان الاهیات سنتی است؛ یعنی محمدرضای پهلوی به واسطه تأیید رئیس الملة (بروجردی) مشروعیت یافته و برای همین باید در جایگاه «شاه شیعه» در مقابل استعمار بایستد، قضیه فلسطین و منافع مسلمانان ایران و جهان را تأمین نماید و با «رعایت احکام شریعت»، «اتحاد مردم و استقلال مملکت» و «دوام سلطنت خویش» را تضمین نماید. در این چارچوب، البته بروجردی نیز مانند حائری و حتی برخی مشروطه طلبان، از دولت مقتدر حمایت می کند، اما هم هنگام می کوشد تا هم حمایت خود را مشروط به «رعایت شریعت» نماید و هم از «غلتیدن شاه به آغوش اجانب»^۱ پیشگیری کند. به همین ترتیب در مبارزه با بهائیت نیز از شاه ایران نیز می خواهد به حمایت خود از این «فرقه ضاله بهائیه» پایان داده و توجهات خود را معطوف به «مذهب رسمی کشور» دارد؛ چراکه «مذهب تشیع عامل وحدت ملیت ایرانی» است.

تمرکز بر حوزه علمیه و نقش آن در جامعه ایران

مجموعه اقدامات بروجردی در زمینه حراست از حوزه قم به طور کلی در دو حوزه کلی دنبال می شد؛ اولی «توجه به امر تعلیم» که تقریباً دغدغه اصلی حوزه علمیه و هر نهاد آموزشی است و دومی، «تبلیغ و ترویج» که از طریق فعالیت های متنوعی به انجام می رسید. اقدامات اجتماعی و خدماتی نظیر توسعه و تعمیر مساجد، بنای کتابخانه ها، مراکز اسلامی در خارج از کشور و حمایت از ساخت و ساز مدارس علمیه در داخل

^۱ به نظر می رسد آیت الله از منظری دیگر نیز مبارزه مستقیم یا براندازی شاه پهلوی را مناسب نمی دید؛ چراکه معتقد بود: «چه باید کرد که فشار اجانب در کار است و من بیش از این مصلحت نمی دانم که دولت تضعیف شود؛ زیرا شاه از خودش اختیاری ندارد و تحت فشار دولت های بیگانه است. از یکسو شوروی و از سوی دیگر غرب و امریکا خواسته های خود را به زور بر او تحمیل می کنند و اگر شاه احساس کند که جای پایش در ایران سست است، برای حفظ خود تسلیم بیگانه می شود. لذا کوشش ما این است که خیلی احساس ضعف نکند. اگر گاهی مماشات می شود، به این جهت است. مصالح مملکت و اسلام را به او تذکر می دهیم، اما جوان است و مغرور» (منظور الاجداد، ۱۳۷۹: ۴۲۰).

و خارج از ایران نیز فعالیت‌هایی است که عموماً ذیل دو محور تعلیم و ترویج قرار گرفته و همه‌باهم به تنومند شدن نهال نهاد مذهب در ایران کمک می‌کنند.

از جمله مقاومت‌هایی که آیت‌الله در زمینه حفظ میراث شیعی حوزه‌های علمیه در عصر پهلوی دوم انجام داد می‌توان به «مخالفت با دولتی شدن حوزه» اشاره کرد که متضمن مصونیت بخشی به حوزه از دو نظر بود؛ اول آنکه بروجردی به تبعیت از راه سلف خود اجازه نداد حوزه قم از سازوکارهای مدیریتی و بروکراسی مرسوم مدارس جدید یا دانشگاه‌های مدرن تبعیت کند و از این طریق، سنت آموزشی و تربیتی حوزه تشیع را از گزند استحاله شکلی و محتوایی نجات داد و کوشید آن میزان از نوآوری‌ها و نوسازی‌هایی که مطلوب می‌داند را خود در قامت زعیم حوزه قم به اجرا گذارد. دوم آنکه از استقلال مالی حوزه حراست نمود و اجازه نداد با ورود دولت به مدیریت مالی این نهاد مذهبی یا حتی استفاده از برخی موقوفات، ورودی‌های مالی حوزه ایران محدود شده و ارتباط میان مردم و روحانیت قطع گردد. امری که عواقب ناگواری داشت و ممکن بود حوزه علمیه از حیز انتفاع ساقط کند.

برداشت نسبتاً مدرن از مفهوم ملت

گرچه پس از مشروطه ابهام و ابهام از ملت و هم خانواده‌های آن مانند ملی و ملیت زدوده شد، مشکل دیگری بر استخدام این لفظ در بستر جامعه ایران بار شد که عبارت بود از پیش آمدن ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرا. به دیگر سخن، علمای مذهب که همواره از مفاهیم در معنای متداول آن بهره برده و کمتر برای مفاهیم جدید، اصطلاحی وضع کرده‌اند؛ ناچار بودند برای آنکه تصور نشود با شاه یا روشنفکران ناسیونالیست حامی وی هم‌دلی و هم‌نوایی دارند، تا حد امکان از سخن گفتن در زمینه مسائل و مفاهیم ملی اجتناب کرده یا دستکم از طرح چنین تعابیری برای بیان مقاصد خود پرهیز کنند. به تعبیری، گرچه به نظر می‌رسد علمای شیعه در این دوران اجمالاً از ملت و ملیت، برداشت‌های مدرن یا شبه‌مدرنی داشتند و هریک به‌نحوی و با استثنائاتی^۱، به «ملت ذی حق» قائل بودند، برای در امان ماندن از مصادره به مطلوب کردن دربار و ج، ادبیات خود در این زمینه را معطوف به دیانت ایرانیان نموده و ضمن به کارگیری تعابیری چون مسلمین، عامه و عموم، اهالی ایران و مانند آنها، در استفاده از واژگانی که ممکن بود حسب زمینه، مخل به مبانی باشد، احتیاطاتی داشته و احیاناً سکوت کردند.

اتخاذ سیاست تذکر و مذاکره در برابر دربار و دولت

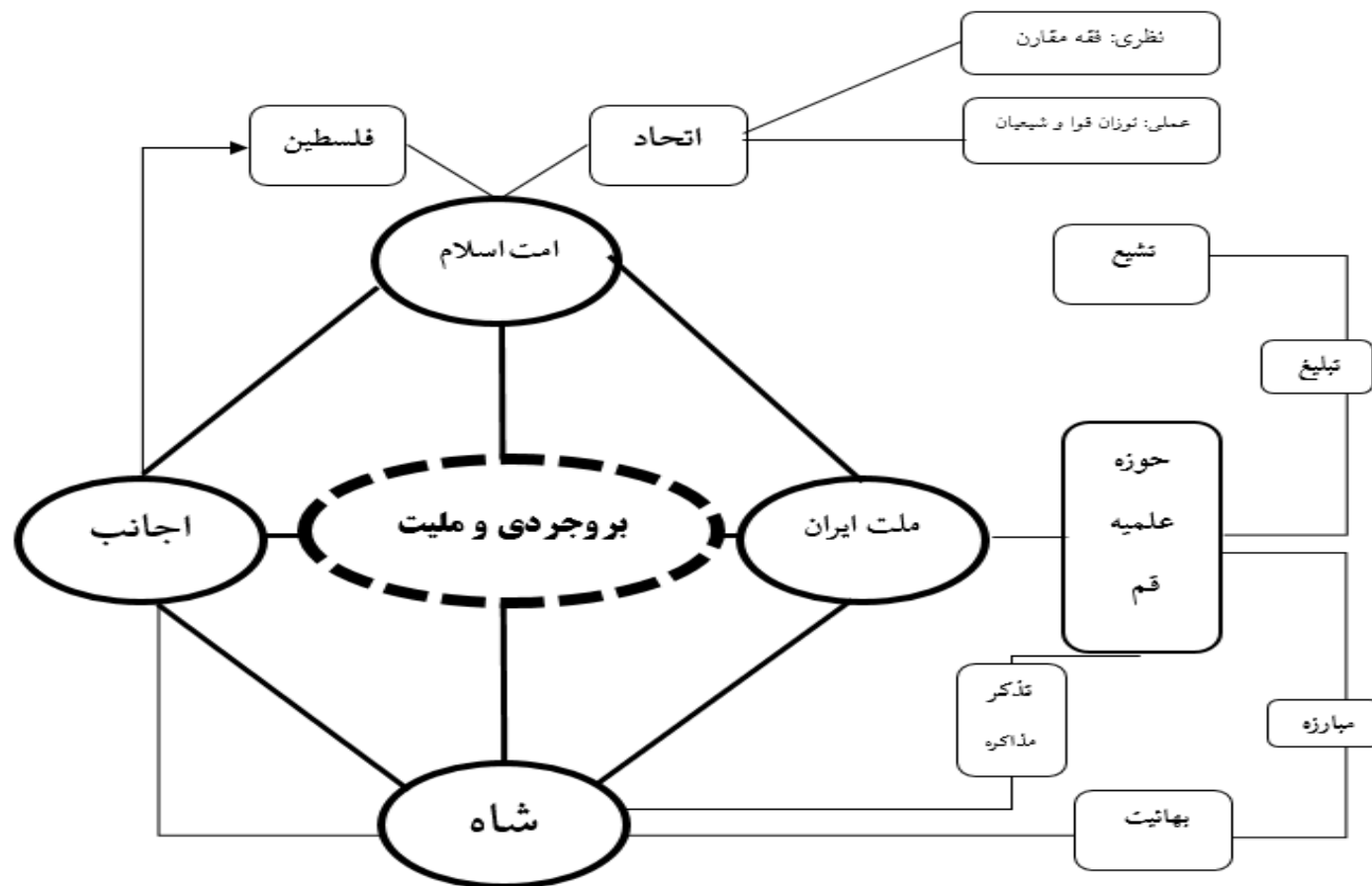
چه آیت‌الله حائری که در وضعیت استبداد مهیب رضاشاهی به احیای حوزه قم پرداخت و چه آیت‌الله بروجردی که در زمانه پهلوی دوم این مهم را بر عهده گرفت؛ هر دو ضمن پرهیز از مواجهه مستقیم با قدرت مستقر، سیاست کلانی برای مقاومت اتخاذ نمودند که دو ویژگی عمده داشت؛ یکی آنکه مشخصاً متوجه وضعیت دین و دینداری در ایران بود و مسئله اصلی را نه استبداد و استعمار، که انحرافات فکری و عقیدتی ایرانیان می‌دید و دومی آنکه در کنار حمایت‌های اقتضایی از دربار یا مماشات با دولت مقتدر، در موضعی حلّی، بهبود دین و جایگاه آن در جامعه ایران را هدف گرفته بود.

^۱ مثلاً با استئنا کردن زنان از حق شرکت یا نامزد شدن در انتخابات یا استئنا کردن بهائیان از برخی حقوق مرسوم.

باری، آنچه ما از آن به «سیاست سکوت» تعبیر نموده ایم، مشخصاً مقاومتی بود که می کوشید با تقویت دین، دینداران و نهاد مذهب در ایران، پایگاه از دست رفته روحانیت را به ایشان بازگرداند و پایگاه علمای شیعه را در میان سایر نیروها تقویت کند. در این مسیر، شیخ عبدالکریم و سیدحسین آقا هریک به نحوی کوشیدند تا ضمن جبران خسارت هایی که به زعم ایشان مشروطه و مشروطه خواهی به گستره و عمق نفوذ روحانیت در ایران زده بود، حوزه علمیه را به سد و سنگری مستحکم در برابر امواج دین گریزی و دین ستیزی زمانه خود بدل کنند و با تربیت شاگردان، حال و آینده مذهب را در این «مملکت شیعه» رقم بزنند.

بروجردی که رفته رفته بازگر نیرومندی در عرصه سیاسی نیز شده بود و کنشگری اش برای شاه، دربار و دولت اهمیت یافته بود، در موارد بسیاری همچون قضایای مرتبط با بهائیت، حق رأی زنان و اعدام فدائیان و... با مسئولان عالی نظام به «مذاکره» نشست و در مواردی هم که گمان می کرد اساس دیانت در خطر است یا ورود او محل اثر خواهد بود، با «تذکر» به ایشان نهیب می زد. این سیاست تذکر البته تدریجاً به سیاست «هشدار و مخالفت» تبدیل شد و کار به جایی رسید که آیت الله با اظهار ناامیدی از ثمربخش بودن این شیوه تعامل با قدرت مستقر، گزینه های دیگری را به بوته آزمایش گذاشته و برای نمونه سیاست برقراری ارتباطات فرامرزی را به کار بست؛ اما هیچ گاه به انقلابی گری یا براندازی متمایل نشد.

۸. شبکه مضامین ملت در نظر آیت الله بروجردی



۹. جمع بندی

به نظر می رسد گرچه بروجردی توافق چندانی با دو گروه ناسیونالیست ها (جبهه ملی) و انقلابی ها (اسلام گرایان سیاسی) نداشت، ولی استعمارستیزی و استقلال طلبی را فریضه ای برای روحانیت می دید و در راستای تحقق این هدف، بر همکاری میان سه ضلع کنشگران سیاسی و اجماعی آن دوران، یعنی جبهه ملی (مصدق)، مجمع مسلمانان مجاهد (کاشانی) و تا حدی فدائیان اسلام (نواب) تأکید داشت.^{۲۷} افزون بر این، مکاتبات و تعارفاتی که میان مصدق و زعیم وقت حوزه رد و بدل می گشت، حاکی از رابطه محترمانه فیما بین این دو شخصیت بوده است.^{۲۸}

با این ملاحظه، آیت الله بروجردی گرچه تلاش می کرد خود را به هر طریق از میدان مبارزات و منازعات سیاسی روز دور نگه دارد، به ضرورت استعمارستیزی ایمان داشت و برای حفظ استقلال کشور حتی برای کنشگرانی که با ایدئولوژی ملی و ناسیونالیستی اقدام می کردند ارزش و جایگاه قائل بود. به بیان دیگر، بروجردی تلاش می کرد منافع گروه های مبارز را به یکدیگر پیوند بزند و از این رهگذر اتحادی میان استقلال طلبان ملی و فعالان دینی برقرار سازد. کوششی که به نظر می رسد تا حد زیادی به ثمر نشست و البته نتایجی برای فرهنگ و جامعه ایرانی به ارمغان آورد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- حفظ بخش قابل توجه جامعه جوان کشور از گرایش به مکاتب سیاسی چپ ۲- تشریک مساعی نیروهای ملی و مذهبی ۳- مهار دولت مستبد پهلوی که در صورت قدرت یابی، علاقه ای به استمرار فرهنگ دینی و نهاد مذهب در جامعه ایران نداشت و آن را صریحاً مانع از رشد و تحقق تجدد می دانست و ۴- فراهم آوردن زمینه های استقلال ایرانیان در ساحت های مختلف اقتصادی، نظامی و سیاسی.

با این همه، طبیعی است که تلاش برای برقراری چنین پیوندی، شروطی داشت که گاهی از سوی یکی از این سه ضلع یا هر سه آنها نقض می شد. برای نمونه، جمعیت فدائیان اسلام با تشدید فعالیت های میدانی و ترور و آدم کشی بیش از پیش از مرجعیت قم فاصله گرفتند و کار به جایی رسید که آیت الله در نقد و نفی آنها سخن گفت.^{۲۹} با این حال آیت الله در برخی مواقع و حسب اقتضا به کمک ایشان شتافت و حتی در زمینه آزادسازی فدائیان از زندان اقداماتی انجام داد، اما این طلاب جوان تر بودند که گاهی به او اعتراض می کردند^{۳۰} و روابطی که بروجردی در پی استحکام آن بود را با حوزه و مشخصاً زعیم آن، آیت الله بروجردی گسستند.

دیگر سخن آنکه سیاست های دین ستیزانه رضاشاهی، نصاب خشم و نفرت جامعه مذهبی را فشرده ساخته بود. امری که با توجه به اقدامات متعدد رضاشاه، سعی داشت اسلام و مسلمانی را در کشور به حاشیه ببرد، با واکنش های تند و خشن مواجه شده بود که چه بسا نه باب میل مرجعیت قم بود و نه برای پهلوی دوم قابلیت هضم داشت. به بیان دیگر، در دوره زعامت بروجردی، پیامدهای سوء سیاست های دین ستیزانه

^{۲۷} «مواظب باشید این مثلث حفظ شود و هیچ کدام از ضلع های آن از هم جدا نگردد [...] که اگر یک ضلع از این مثلث جدا بشود، نه تنها به خود آنها ضربه می زند که به روحانیت و اسلام نیز ضرر خواهد زد» (بدلا، ۱۳۷۸: ۹۶).

^{۲۸} برای نمونه، مصدق در نامه ای به آیت الله اطمینان خاطر می دهد که به شکایات طلاب رسیدگی کند (روزنامه اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۳۱ به نقل از کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۵۸). پس از آن، آیت الله بروجردی نیز در سخنانی، از مساعی دکتر مصدق در رفع غائله ۱۴ دی قم تشکر کرده است (روزنامه اطلاعات، ۲۰ دی ۱۳۳۱ به نقل از کاتوزیان، ۱۳۷۹، ضمیمه: ۵۹).

^{۲۹} بنگرید به: (احمدی و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۳۹-۲۴۰).

^{۳۰} در این زمینه بنگرید به: (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۴). همچنین: (دوانی، ۱۳۷۳: ۳۰۸-۳۱۰) و (حائری، ۱۳۸۱: ۸۹-۹۰). همچنین نقل است که آیت الله خمینی بعدها نظر انتقادی خود نسبت به مواضع آیت الله بروجردی را در نامه ای به آیت الله سعیدی عنوان داشته و گفتند: «سلف صالح ما فرصت عجیبی را در موقع رفتن سلف خبیث از دست دادند و پس از آن هم فرصت هایی بود و از دست رفت تا این مصیبت ها پیش آمد» (خمینی، ۱۳۸۶: ۲۰۸).

پهلوی نخست واکنش هایی برانگیخته بود که می توان از آن به «تولد اسلام سیاسی در بوم ایرانی» تعبیر کرد. توضیح بیشتر آنکه، به نظر می رسد توسل رضاشاه به دین زدایی آمرانه و خشونت آمیز، خشم فروخورده جماعت متدین و مذهبی (خصوصاً در حوزه های علمیه) را انباشته ساخت و اینگونه مقدمات ظهور «رادیکالیسم مذهبی» را در سال های آتی فراهم آورد. خصوصاً با این ملاحظه که سیاست مذاکره و تذکر آیت الله بروجردی نیز نه نظر شاه را جلب کرده بود و نه توانسته بود مطالبات مرجعیت و روحانیت را به شکل کامل جامه عمل بپوشاند. نامه آیت الله به شیخ محمدنقی فلسفی در سال های آخر و مشخصاً در ارتباط با حمایت دولت و دربار از بهائیان، عمق این ناامیدی را نمودار می سازد³¹.

بالاگرفتن نبرد مرجعیت با بهائیت سطح نزاع را به جایی رساند که آیت الله، استمرار آن «حزب منحوس»³² را به ضرر استقلال کشور و بقای سلطنت می دید و در مقابل از «مذهب تشیع به مثابه یکی از اصلی ترین مقومات وحدت ملیت»³³ در ایران» تعبیر می کرد. این ملاحظه نشان از آن دارد که در متون برجای مانده از بروجردی، اگرچه با توجیهاتی، نفیاً و اثباتاً به مباحث ملی کمتر پرداخته شده، اما در جریان مبارزه فرهنگی یا همان سیاست تذکر و مذاکره، اتحاد ملت غایتی ارزشمند بوده و مشخصاً در نزاع با بهائیت به منزله سپری دفاعی برجسته می شود. لذا به نظر می رسد، آیت الله از این گرایش همچون حربه ای برای مقاومت در برابر فرقه بهائیه استفاده نموده و مذهب تشیع را به مثابه هسته کانونی هویت ملی ایرانیان نشان دار می سازد؛ مهمی که هم اهداف میراثی نهاد مذهب در ایران و مقابله با انحرافات عقیدتی ملت ایران را تأمین کرده و هم با اهمیت دادن به بُعد مذهبی هویت ایرانی، قدرت بروجردی در جایگاه اول زعیم دینی کشور را به رخ می کشد و به وی امکان می دهد تا در سایر مناسبات مملکتی، قدرت نفوذ حقیقی و حقوقی اش را به منزله یکی از بازیگران اصلی میدان های فرهنگ و سیاست در ایران مشخص نماید.

راهبرد امت گرایی بروجردی نیز دلالت های واضحی در سپهر سیاسی ایران و روابط قم-تهران داشت. به نحوی که نمی توان از این امت گرایی، تفسیری ضدملی یا حتی غیرملی عرضه کرد؛ بلکه این امت گرایی در حقیقت راهی برای رهایی بخشی ایرانیان شیعه از بند استبداد مضر در ناسیونالیسم باستان گرای عصر پهلوی بوده است که سعی داشت دو پروژه جداگانه و البته استثنایر ایانه «ایران بدون اسلام» و «اسلام ایرانی» را پیش برد.

³¹ بنگرید به: (انصاریان خوانساری، ۱۳۹۷، ج ۲: ۶۶۵).

³² بنگرید به: (انصاریان خوانساری، ۱۳۹۷، ج ۲: ۶۶۷).

³³ بنگرید به: (انصاریان خوانساری، ۱۳۹۷، ج ۲: ۶۶۶).

۱۰. منابع

- احمدی، مجتبی و دیگران (۱۳۷۹). چشم و چراغ مرجعیت: مصاحبه های ویژه مجله حوزه با شاگردان آیت الله بروجردی. قم: بوستان کتاب.
- الگار، حامد (۱۳۷۱). نیروهای مذهبی ایران در سده بیستم. در: سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. تهران: طرح نو.
- امین، محسن؛ شالچی، وحید (۱۴۰۰). تشیع و ملیت ایرانی؛ مطالعه انتقادی جایگاه تشیع در نظریه های پژوهشگران ایرانی. فصلنامه مطالعات ملی. شماره ۸۵. صص ۲۸-۳.
- امین، محسن (۱۴۰۲). نایینی و مفهوم ملت؛ استراتژی پذیرش و تصاحب. فصلنامه نظریه های اجتماعی متفکران مسلمان. ۱۳ (۴). صص ۱۷۴-۱۹۰.
- انصاریان خوانساری، محمدتقی (۱۳۹۷). حقیقتی پنهان؛ خاطرات و اسنادی منتشر نشده درباره زعیم و مرجع عظیم الشان حاج آقا حسین بروجردی. ج ۲. قم: انصاریان.
- بدلا، سیدحسین (۱۳۷۸). هفتاد سال خاطره از آیت الله سید حسین بدلا. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). زمینه های اجتماعی انقلاب ایران. ترجمه علی اردستانی. تهران: نگاه معاصر.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱). برگ هایی از تاریخ حوزه علمیه قم. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۱). جریان ها و سازمان های مذهبی-سیاسی ایران. تهران: خانه کتاب.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۸۱). خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی. به کوشش حبیب لاجوردی. تهران: نادر.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۸۶). صحیفه نور، ج ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۵). خاطرات آیت الله مهدوی کنی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خوانساری، سیدمصطفی (۱۳۷۰). مصاحبه با آیت الله سید مصطفی خوانساری. مجله حوزه. دوره هشتم، شماره ۴۳ و ۴۴. صص ۵۹-۶۸.
- دوانی، علی (۱۳۷۳). زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی. تهران: مطهر.
- دوانی، علی (۱۳۷۹). مفاخر اسلام. ج ۱۲. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دوانی، علی (۱۳۸۲). خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رضوی، کمال (۱۳۹۳). برهم کنش مرجعیت، حکومت و جامعه در دوران مرجعیت آیت الله بروجردی. فصلنامه تاریخ اسلام و ایران. شماره ۲۱. صص ۷۵-۱۱۶.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۳۰). دو قرن سکوت؛ سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان. تهران: مهرگان.
- سایکل، امین (۱۳۷۱). سیاست خارجه ایران. در: سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. تهران: طرح نو.
- سلطانی طباطبایی، سیدمحمدباقر (۱۳۷۰). مصاحبه با مجله حوزه. دوره ۸، شماره ۴۳ و ۴۴. صص ۲۷-۵۸.
- طباطبایی، سید هادی (۱۳۹۸). فقیهان و انقلاب ایران. تهران: کویر.
- فیرحی، داود (۱۳۹۶). فقه و سیاست در ایران معاصر: فقه سیاسی و فقه مشروطه. تهران: نی.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۹). مصدق و نبرد قدرت. به انضمام اسنادی درباره رابطه علما با دکتر مصدق به اهتمام محمد ترکمان. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.

- کرباسچی، غلامحسین (۱۳۸۰). تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی؛ تاریخ حوزه علمیه قم. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کربن، هانری (۱۳۹۸). چشم اندازهای معنوی و فلسفی ایرانی. ج ۴. ترجمه ماشاء الله رحمتی. تهران: سوفیا.
- کمالیان، سیدمحسن (۱۳۹۶). مشاهیر خاندان صدر. قم: رازنی.
- مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات (۱۳۸۷). قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک. ج ۱. تهران: وزارت اطلاعات.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). شش مقاله. قم: صدرا.
- منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ ق). دراسات في ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامية. قم: المركز العالمي للدراسات الإسلامية.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۹۸). آیت الله العظمی بروجردی به روایت آیت الله منتظری. به کوشش مجتبی لطفی. تهران: سرایی.
- منظور الاجداد، سید محمد حسین (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست. تهران: شیرازه.
- میرجلیلی، محمد مهدی (۱۳۸۳). اندیشه ها و مواضع سیاسی آیت الله العظمی بروجردی. پایان نامه کارشناسی ارشد. به راهنمایی داود فیرحی. دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی. دانشگاه باقرالعلوم علیه اسلام. قم.
- واعظزاده خراسانی، محمد (۱۳۸۵). زندگی آیت الله العظمی بروجردی و زندگی فقهی، اصولی، حدیثی و رجالی وی. تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

Bendix, J. and Collins, R. (1998). Comparison in the works of Reinhard Bendix. Journal of Sociological Theory. 16: 3. Pp 298-312.